



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)



<http://dx.doi.org/10.22067/PG.2025.89686322.1267>

پژوهشی

صورت‌بندی مؤلفه‌های ریزوماتیک قلمروزایی گفتمان "دولت مقتدر" در ایران در عصر پهلوی اول

احسان لشگری نفرشی (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، گروه جغرافیا، دانشگاه یزد، یزد، ایران)

ehsanlashgari80@yahoo.com

چکیده

یکی از نظریه‌های پسا ساختارگرا مشتمل بر رهیافت "آژانس‌مان" ژیل دلوز می‌باشد که با تحلیل چگونگی مفصل‌بندی ریزوم‌های اجتماعی نسبت میان قلمروزایی و قلمروزدایی میان گفتمان‌های رقیب را مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این نظریه قلمرو، معرف یک نظم شکل یافته در یک محدوده زمانی- مکانی می‌باشد که در ذیل یک گفتمان هژمون؛ رابطه مندی میان عناصر دولت، سرزمین و ملت با یکدیگر مفهوم خلاقانه‌ای می‌یابد. در این راستا در مقطع زمانی بین انقلاب مشروطه تا ظهور حکومت پهلوی اول؛ گفتمان دولت مقتدر در رقابت با سایر گفتمان بهتر قادر گردید نیروهای ریزوماتیک را در جهت هژمونی خود بسیج نموده و قلمروزایی مبتنی بر قرائت اپستمیک خود را رقم زند. در این پژوهش کوشش گردیده با اتکا به روش تفسیری چگونگی مفصل‌بندی ریزوم‌های اجتماعی در بر ساخت گفتمان دولت مقتدر و چگونگی قلمروزایی آن را مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد مفصل‌بندی ریزوم‌های جدید نظیر حفظ امنیت و تمامیت ارضی، برچیدن تسلط نیروهای سنتی نظیر ایلخانان و خوانین منطقه‌ای و گسترش زبان رسمی از مهمترین تغییرات اشتدادی بود که در قلمروزایی گفتمان دولت مقتدر در عصر پهلوی اول مؤثر واقع شد. در این گفتمان پادشاه مقتدری تنها نیروی تفسیر گردید که قادر بود با افزایش تمرکز حاکمیت بر منابع قدرت سایر مؤلفه‌های ریزوماتیک جهت استیلای این گفتمان را هدایت نماید. از این رو پادشاه مقتدر تبدیل به دال مرکزی این پادگفتمان تبدیل گردید و شارحان نیز وظیفه اتصال عقل جمعی به قلمروزایی این گفتمان را بر عهده گرفته و با مطرح نمودن مؤلفه‌های رومانتیک همچون بازگشت به شکوه ایران باستان درصدد مشروعیت آفرینی برای آن برآمدند. این صورت‌بندی سبب شکل‌گیری معنای خلاقانه از قلمرو ایران در این مقطع زمانی گردید.

واژگان کلیدی: قلمروزایی، ریزوم، دولت مقتدر، پهلوی اول، دلوز و گتاری

Configuration of Rhizomatic Components of Territorialization the " Autocratic Government" Discourse in Iran during the First Pahlavi Era

Abstract

One of the poststructuralist theories includes Gilles Deleuze's "Agency" approach which analyzes the relationship between territorialization and deterritorialization among competing discourses with a concentration on how social rhizomes are articulated. In this theory, territory represents an order formed in a time-space section that under a hegemonic discourse; relationship between the elements of state, land, and nation finds a creative concept. In this regard, at the time between the constitutional revolution and the first Pahlavi government emergence in Iran between 1901 and 1925; autocratic government discourse was better able to mobilize rhizomatic forces in the direction of its hegemony in competition with other discourses and make a territorialization based on epistemic reading. In this research, by relying on the interpretive method, has been tried to analyze how social rhizomes are articulated in the construction of autocratic government discourse and how it is territorialized. Findings research show that new rhizomes articulation, such as maintaining security, and territorial integrity, dismantling the traditional forces dominance such as tribal leaders, regional landowners, and official language expansion, were the most important changes that were effective in territorializing the autocratic government discourse in first Pahlavi era. In this discourse, the powerful king was interpreted as the only force who was able to guide other rhizomatic components for the hegemony of this discourse. Therefore, the powerful king became the central signifier of this counter-discourse and commentators also undertook the task connecting of collective reason to this discourse territorialization and by proposing romantic elements such as returning to ancient Iran's glory, tried to create legitimacy for it. This configuration caused the creative meaning formation for Iran's territory at this time.

Key Words: Territorialization, Rhizome, Autocratic Government, First Pahlavi, Deluze & Guttari

مقدمه

در جغرافیای سیاسی مبتنی بر آراء "دلوز" و "گتاری" قلمرو؛ معرف نظم شکل گرفته در یک حوزه زمانی- مکانی می باشد که در آن رابطه میان حکومت، ملت و سرزمین مبتنی بر گفتمانی خاص شکل گرفته است. به بیان دیگر قلمرو؛ حوزه‌های از نظم سیاسی است که به حفظ وضع موجود تمایل داشته و در پی تحمیل «همسانی» گفتمان غالب به عنوان «نظم استاندارد» می‌باشد. در حالی که قلمروزدایی معرف برابندی از نیروهای مخالف می‌باشد که در برابر نظم تحمیلی مقاومت و درصدد قلمروزدایی و به هژمونیک نمودن گفتمان خود می‌باشد (Patton, 2008: 202). قلمروزایی گفتمان‌ها نه همچون جوهره‌ای که در بطن تاریخ قرار داده شده و مترصد کشف شدن هستند بلکه در خلال تاریخ مسئله‌مند شده و دلالت‌های فضایی آنها در مقاطع گسست؛ ظهور می‌یابند (Deleuze, 2019: 28). در این راستا با پی‌ریزی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی در ایران برای نخستین بار عناصری همچون قانون اساسی، توسعه سیاسی، مشارکت، نظام انتخاباتی تبلور یافت که مؤید مولفه‌های حکومت مدرن در ایران بود.

همچنین شکل‌گیری نهادهایی همچون مجلس، احزاب، انجمن‌ها، مجامع صنفی و محلی، مطبوعات و غیره از جمله دیگر نمادهای حکومت مدرن در ایران بود که در قانون اساسی مشروطه به رسمیت شناخته شده بود و زمینه شکل‌گیری حکومت دموکراتیک مبتنی بر توزیع قدرت و تفکیک قوا را به رسمیت شناخته بود (Azad_Armaki, 2012: 33). لیکن در مقطع زمانی بین انقلاب مشروطه تا ظهور حکومت پهلوی اول؛ پادگفتمان دولت مقتدر در رقابت با سایر پادگفتمان بهتر قادر گردید نیروهای ریزوماتیک را در جهت هژمونیک نمودن این گفتمان بسیج نموده و قلمروزایی مبتنی بر قرائت اپستمیک خود را رقم زند. در چارچوب عملکرد گفتمان دولت مقتدر در عصر پهلوی اول سایر جنبه‌های مدرنیته نظیر آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی مورد توجه قرار نگرفت و صرفاً ترویج روحیه اطاعت از منویات پادشاه ضامن تشکیل حکومت مدرن قلمداد گردید.

چنین الگویی از برسازی حکمرانی در جغرافیای سیاسی ایران مقوله تازهای نبوده است و به همین دلیل در پاره‌ای از نظریات سیاسی دولت در ایران؛ همچون پاتریمونیالیسم، استبداد شرقی، شیوه تولید آسیایی و نخبه‌گرایی تلاش گردیده که مجموعه‌ای از فراروایت‌های تعمیم‌گرا در باب بر ساخت دولت مقتدر در دوره پهلوی اول صورتبندی گردد (Katouzeyan, 2002: 37)، (Ashraf, 1980: 127)، (Abrahamian, 2000: 15-30)، (Seyf, 201: 29)، (Tabatabaei & Others, 2022: 30). در این دسته از نظریات مطلق‌العنانی بودن شخص پادشاه در همه امور، عدم محدود بودن شخص پادشاه به قانون در ایران مورد تصریح قرار گرفته و نیروها و نهادهای اجتماعی - ناحیه‌ای به هیچ روی قادر نبوده‌اند پادشاه ایرانی را محدود نموده و سلسله مراتب جغرافیایی حکمرانی مرکز - پیرامونی بوده است.

پاره‌ای دیگر از اندیشمندان نیز تحولات کارکردی طبقات اجتماعی همچون الگوی انباشت سرمایه و ضرورت نیاز به توسعه و کنترل نیروهای خودمختار منطقه‌ای و همچنین جلوگیری از دخالت بیگانگان را از زمینه‌های شکل‌گیری دولت مقتدر در عصر پهلوی اول می‌دانند (Basherieh, 1995: 63)، (Issawi, 1983)، (Floor, 1987)، (Azad_Armaki, & Janadeleh, 2014). در این دیدگاه تمامی حکومت‌های پیش از پهلوی اول در ایران به مثابه دولت پیشامدرن و فاقد اقتدار لازم جهت تفوق بر نیروهای اجتماعی - ناحیه‌ای قلمداد می‌شدند و معتقد بودند شکل‌گیری حکومت متمرکز تنها با ظهور حکومت پهلوی اول محقق شده و تمامی حکومت‌های پیش از این دوره دارای شکلی از فدرالیسم منطقه‌ای بوده‌اند (Migdal, 1988: 56). این در حالی است که مطابق نظریه قلمروزایی/ قلمروزدایی دلوز و گتاری؛ شکل‌گیری دولت پهلوی اول به عنوان نمادی از قلمروزایی نوین ذیل پادگفتمان اقتدارگرایی؛ به گونه‌ای مفصل‌بندی و برقراری کنش ارتباطی میان «وقته‌های» اجتماعی را ایجاد نمود که موفق شد مرز بین گفتمان حاکم ملوک الطوائفی و پادگفتمان دولت مقتدر را برجسته نماید. به بیان دیگر در مقطع زمانی

مشروطه تا ظهور حکومت پهلوی قلمرو سیاسی ایران به مثابه بدن جغرافیایی؛ میدان کثرت از نیروهایی بود که بر سر کسب هژمونی و برتری با یکدیگر مبارزه می نمودند. در این راستا ظهور پادگفتمان‌های مختلف اعم از لیبرال جمهوری خواه، سوسیالیسم عدالت خواه، دولت مقتدر پاتریمونیالیستی و همچنین پادگفتمان بازگشت به خویشتن در قالب اندیشه دینی از جمله پادگفتمان‌های رقیب جهت قلمروزدایی از گفتمان ملوک الطوائفی عصر قاجار بودند. هر کدام از آنها جهت هدایت ریزجنبش‌های ریزوماتیک جهت سوژگی قلمرو از نظام اندیشگی مختص به خود بهره می بردند. لیکن پادگفتمان دولت مقتدر از توان بیشتری در کانالیزه نمودن زیست جنبش‌های اجتماعی و هدایت مخیله اجتماعی مردم به سوی تغییرات اشتدادی بر علیه گفتمان هژمون برخوردار بود.

بطورکلی توان و قدرت یک گفتمان سیاسی ناشی از پیوند نیروهای ریزوماتیک می باشد که در پی ساخت بندی اتصالی و تغییرات اشتدادی به منظور تغییر وضع موجود و ساختارشکنی از نظم غالب معمول در راستای فراهم آوردن برساخت قلمرویی برای دیگران می باشند. این دیدگاه تأثیر عاملیت گفتمان‌ها و ترکیب منحصر به فرد رویدادها را در مطالعات چگونگی دولت سازی در عصر پهلوی اول تقویت نموده است (Herb, 2007: 34). به همین دلیل مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی فعال در جنبش مشروطه قابلیت قلمروزدایی از ساختار ایلی - طایفه‌ای و جایگزین نمودن آن با دولت مقتدر را دارا گردیدند (تاجیک، ۱۳۹۸: ۱۷۷). در این پژوهش کوشش گردیده ضمن بررسی جایگاه سوژگانی نیروهای اجتماعی؛ تحول الگوی روابط میان این نیروها در جهت از شکل افتادن قلمرومندی ملوک الطوائفی و دگردیسی آن در قالب قلمروزایی گفتمان "دولت مقتدر" در عصر پهلوی اول بررسی گردد.

روش تحقیق

ریزوم یکی از مفاهیم مرتبط با نظریه آژانسمان ژیل دلوژ و فلیکس گتاری و در چارچوب مکتب پسا ساختارگرا می باشد که بر اساس آن چگونگی مفصل بندی زیست جنبش‌های اجتماعی بین مشروطه تا پهلوی اول در تثبیت گفتمان دولت مقتدر و پیامدهای آن در شناخت خلاقانه قلمرو در ایران مورد بررسی قرار می گیرد. در این راستا در بخش نظری پژوهش مفهوم ریزوم در چارچوب نظریه آژانسمان ژیل دلوژ و فلیکس گتاری تعریف گردیده است. سپس با تلفیق این تعریف با عناصر نمادپردازی شده در پادگفتمان دولت مقتدر، چگونگی تطبیق عناصر ملت و سرزمین در جهت برساخت قلمرو در جغرافیای سیاسی ایران دوره پهلوی اول مورد بحث قرار گرفته است.

مبانی نظری

ریزوم

ریزوم به جنبش‌های سیاسی زیرزمینی اشاره دارد که در پی ساخت بندی اتصالی و تغییرات اشتدادی به منظور تغییر وضع موجود و ساختارشکنی از نظم غالب در راستای فراهم نمودن فضایی برای دیگران می باشند. به بیان دیگر ریزوم در تفکر سیاسی - فرهنگی به جنبش‌های اشاره دارد که به شکل غیرسازماندهی شده و نامنظم با دیگر گروه‌ها

و جنبش‌های معارض وارد فاز تعاملی/ اتصالی گردیده و با اتصالات ریزوماتیک خود منجر به ایجاد اتحادی از نیروهای مخالف می‌گردد. به همین دلیل ریزوم قابلیت قلمروزدایی دارد و ضد تمرکز و نظم سلسله‌وار و ناظر بر نوعی حرکت وحدت‌گریز است (Hardt, 2014: 218).

جنبش‌های قلمروزدایی ریزوماتیک تنها زمانی می‌توانند مونتاژهای سیاسی- اجتماعی مورد نظر خود را شکل دهند که بر پایه یک عقلانیت جدید و هدفمند استوار شده باشند. به بیان دیگر از منظر هستی‌شناسی ظهور ایده‌ها ناشی از موقعیت و ویژگی تاریخی ایده‌ها و چگونگی معناداری آنها به مجموعه‌ای از مولفه‌ها و نمادهایی است که جهت‌گیری‌سازی با گفتمان حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین انگاره ریزوماتیک ضدتمرکز و نظم سلسله‌وار و ناظر بر نوعی حرکت «وحدت‌گریز» می‌باشد که درصدد ساخت مفصل‌بندی جدید می‌باشد.

دلوز و گتاری با بهره‌گیری از مفهوم "ریزوم" در گیاه‌شناسی، فلسفه ریزوماتیک را صورت‌بندی نمودند. «ریزوماتیک»؛ مفهومی برآمده از نقد این دو فیلسوف به تفکر جزمی و استعلایی است که اندیشه را جایگزین اندیشیدن کرده است. این مفهوم با اشاره به شکل ظاهری درخت (تقریباً عمودی و رو به بالا) و ریزوم (افقی و دراز کشیده زیر سطح خاک) از دو نوع نحوه تفکر سخن می‌گوید: تفکر "ریزومی" و تفکر "درختی" که به کلیت از هم متفاوتند. تفکر ریزومی، فضاها و ارتباطات افقی و چندگانه و همه‌جانبه را تداعی می‌کند اما تفکر درختی با ارتباطات خطی و عمودی و گوش به فرمان سر و کار دارد. به تعبیر دلوز، درخت نماد «بودن» اما ریزوم نماد «شدن»، عطف و ربط است و هر تفکر ریزومی پایانش آغاز تفکر دیگری است و نمی‌توان برای آن آغاز یا پایانی قائل شد (Sutton & Jones, 2016: 23-27).

در پیکره و بدن سیاسی نیروهای فرادست یا استیلاگر که تلاش می‌کنند موازنه و وضعیت نیروها را به نفع حفظ وضع موجود و برتری خود حفظ کنند؛ «کنشگر» نامیده می‌شوند. در شرایط ظهور بحران و بی‌قراری در یک جامعه؛ پادگفتمانی که فضای استعاری آن توان بیشتری در بسیج اجتماعی را دارا می‌باشد قادر است مونتاژ و اتصال ریزوماتیک گروه‌های معارض و تبدیل آنها به "سوژه‌های سیاسی اشتدادی" را ایجاد نماید. به بیان دیگر سوژگی سیاسی اشتدادی توسط نیروهای اجتماعی معارض و در راستای نیل به تغییر وضع موجود بر مبنای هم‌افزایی ناشی از همبودی گروه‌های مخالف و در راستای براندازی نظم قبلی و تحقق گفتمان مورد انتظارشان عمل می‌نماید. اگر نیروهای گوناگون در قالب مونتاژی از همسانی‌های مختلف به مثابه «پیوندهای ریزوماتیک» معطوف به یک طرح ایجابی از «هم‌بودگی» صرف به «همبستگی» برسند از "توان" تغییر برای رویارویی با نیروهای فرادست برخوردار می‌شوند. این نیروهای ریزوماتیک بدن‌بال شالوده‌شکنی از نظام و تلاش برای تحقق فضای ایجابی منبعث از پادگفتمان مورد انتظارشان می‌باشند. در واقع زیست جنبش؛ شورش و خیزشی است علیه زیست سیاست مسلط و واکنشی ناظر به چالش‌های موجود و خواسته‌های تحقق نیافته که خود را در قالب یک «سوژگی جمعی» نشان می‌دهد (Tajik, 2019: 192).

دلوز و گتاری در چارچوب انگاره بدن بدون اندام به دنبال فراهم سازی ساختاری برای ظهور پادگفتمان‌های منبعث از اتصالات و مونتاژهای ریزوماتیک لیکن اشتدادی از رهگذر تغییرات فازی منبعث از این اتصالات می‌باشند (Deleuze, 2017: 16- 17). هرگاه چنین پادگفتمانی با مفصل‌بندی میان سوژه‌های اجتماعی از قوه به فعل درآید؛ الگوی نوینی از حکمرانی آغاز می‌گردد که نه یک تکرار تاریخی بلکه نوعی خلاقیت و شدن (صیوروت) را در بردارد (Smith & Protevi, 39- 40). بنابراین امر اشتدادی با «رویاری» ارتباط دارد؛ رویاری با امر بیرونی، اما نه به منظور حل شدن در یک جزء بلکه برای پیشینه‌سازی خود نیروها در راستای خلق «تغییرات فازی» که در طی آن نظام؛ تقارن و تثبیت خود را به دلیل شکل‌گیری یک پیکره سیاسی- اجتماعی جدید از دست می‌دهد و نیروهای سیاسی- اجتماعی جدید کل پیکره سیاسی- اجتماعی بافتار هدف را وارد الگوی خاصی از تغییر و حرکت می‌نمایند (Mashayekhi & Azmoudeh, 2017: 83).

مفهوم شناسی قلمرو در چارچوب اندیشه ژیل دلوز و گتاری از نگاه دلوز و گتاری قلمرو متشکل از دولت، سرزمین و مردم متأثر از تحولات اجتماعی و جابجایی گفتمان‌ها در مقاطع مختلف تاریخی دچار تحول هویتی می‌گردد و در چارچوب مفصل‌بندی مجموعه‌ای از زیست جنبش‌های اجتماعی معنا و مشروعیت می‌یابد. بر این مبنا برساخت مفهومی قلمرو؛ حاصل برابند رابطه مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی می‌باشد که عناصر هویتی قلمرو را از گذشته تاریخی استخراج نموده و در جغرافیای تاریخی خود صورتبندی می‌نمایند (Smith, 2004: 69). بنابراین قلمرو به مثابه یک بدن در زمینه اجتماعی خود حامل مجموعه‌ای از گفتمان‌های مختلفی است که جهت بالفعل شدن با یکدیگر رقابت می‌نمایند. در نهایت از خلال این مواجهه یکی از آنها بر رقبا چیره گشته و معناداری قلمرو را تثبیت می‌نماید. قلمرو سوژه‌ای نیست که مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها در نظام طبیعی سبب وقوع آن شده باشد؛ بلکه پدیداری کاملاً بی‌بدیل می‌باشد که حاصل ایجاد تغییرات و صیوروت در الگوی مفصل بندی مفهومی قلمرو پیشینی می‌باشد (Deleuze & Guattari, 1987: 508). در این دیدگاه الگوی ساماندهی و مدیریت قلمرو پدیده‌ای خلاقانه، ابتکاری و غیرقابل تعمیم محسوب می‌گردد و می‌بایست به جای تمرکز بر دستیابی به فهم مشترک از چگونگی برساخت قلمرو؛ بر گسست‌ها تأکید نمود و الگوهای مفصل‌بندی و غیریت‌سازی قلمروهای مکانی- فضایی را تفسیر نمود.

فرایند شکل‌گیری قلمروزیایی و قلمروزدایی بطور اجتناب ناپذیری در هر زمینه اجتماعی دارای فلسفه درون ماندگار و خلاقانه می‌باشد (Deleuze & Guattari, 1994: 67). از این رو آفرینش خلاقانه مفهوم قلمرو و نسبت‌مندی خاص قلمروزیایی و قلمروزدایی منوط به آن است که ذاتیت این مفهوم مردود شمرده شود. به بیان دیگر آنچه هویت قلمرو را شکل می‌دهد الگوی روابط میان ریزوم‌های سازنده یک قلمرو و نه سرشت خود آنها می‌باشد و نمی‌بایست آن را با واحدهای سیاسی- اداری از پیش موجود برابر دانست (Agnew, 2003: 605). در این دیدگاه خط‌دار شدن فضا؛

شکلی از « قلمروزایی» و خلق معنا در فضای اجتماعی از طریق قالب بندی روابط، ایجاد تمایز، کدگذاری و همسان سازی یا یکنواخت سازی مؤلفه های درونی فضا می باشد که از طریق قوانین، نمادها و شعارها تحقق می پذیرد.

یافته های تحقیق

الف. استعاری سازی امنیت فراگیر و غیریت سازی با استقلال منطقه ای ایلخانان در گفتمان دولت مقتدر در گفتمان کشورداری ملوک الطوائفی عصر قاجاریه استقلال منطقه ای ایلات و طوایف و توان آنها در توسل به زور در قلمرو سیاسی زیستگاه خود؛ منبع مهمی برای شکل گیری نظم اجتماعی بود. در پایان دوران قاجاریه میزان واگرایی و محلی گرایی در ایران افزایش یافته بود که از آن جمله می توان به شورش سیمکو در کردستان، قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، قیام میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان و قیام شیخ خزعل در خوزستان اشاره نمود (Sareolghalam, 2010: 56). بنابراین هرج و مرج، ناامنی، مرکزگریزی و جدایی طلبی و ورشکستگی اقتصادی در مدت زمان پس از قتل ناصرالدین شاه، فضای پر دغدغه ای را برای مردم ایران فراهم کرده بود و این مسئله به ظهور گفتمان تمرکز در ایران کمک نمود. حاکمیت دولت مرکزی قاجاریه در دوره احمدشاه فراتر از تهران نبود و در تمام ایالات مختلف حکومت های خودمختار سر از اطاعت حکومت مرکزی برتافته بودند. بویژه با توسعه عملکردی نیروهای خودمختار در مناطق آذربایجان و گیلان پس از پایان جنگ جهانی اول و همچنین بسط نفوذ ایلخانان بر مناطق کردستان، خوزستان و بلوچستان گفتمان مبتنی بر ترویج دموکراسی و آزادی های سیاسی در برابر گفتمان اقتدارگرا در حاشیه قرار گرفت (Abrahamian, 1980: 112). همچنین همکاری میان ایلخانان و قبایل با قدرت های خارجی در طول جنگ جهانی اول یکی از بزرگترین زمینه های مداخله قدرت های استعماری در ایران بود.

این زمینه ها موجب می گردید که شکل گیری حکومت مدرن در ایران نیازمند نیرویی باشد که فراتر از کارکرد سنتی عشایر بر سر تصاحب قدرت سیاسی قلمداد شود. از این رو در چنین فضای جغرافیایی تنها رهبری سیاسی مقتدر قادر بود روح فرمانبرداری را در دل اقوام و طوایف مختلف پایدار سازد. در عین حال تحکیم حکومت فراگیر مستلزم خلع سلاح و یکجانشین نمودن عشایر بود؛ چرا که عشایر مسلح امکان تهدید حکومت مرکزی را قوت می بخشیدند و به همین دلیل برنامه اسکان و جلوگیری از کوچ فصلی عشایر در دستور کار قرار گرفت. این ریزوم حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را منوط به خلع سلاح و کاهش اقتدار منطقه ای عشایر می دانست (Abbasi & Others, 2020: 111).

به بیان دیگر وجود مراکز متعدد قدرت مستقل در مناطق مختلف کشور که به فقدان امنیت و ناحیه گرایی سیاسی - اجتماعی انجامیده بود به توسعه ریزوم درخواست امنیت فراگیر کمک نمود. مطابق دیدگاه دلوز در دوره های گذار تاریخی؛ یک پادگفتمان در چارچوب خوانش خود کوشش می نماید که علل ناکامی ها را نتیجه عملکرد گفتمان

حاکم تفسیر و زمینه را برای ایجاد خشم و نفرت در میان توده‌ها نسبت به این گفتمان رقیب برانگیزد (Moskob, 1994: 3-4). شارحان این تحول گفتمانی برای تسکین این پریشانی درصدد ترویج نیاز به ظهور یک دولت نیرومند و فراگیر بودند و استحاله نظام ایلی را مهمترین اقدام اشتدادی در جهت تثبیت حکومت مقتدر پهلوی اول به شمار می‌آوردند. در واقع پادگفتمان دولت مقتدر پهلوی اول درصدد بود از طریق استعاری‌سازی امنیت فراگیر امکان عمومیت‌یابی این گفتمان و شکل‌دهی به زنجیره هم‌ارزی میان نیروهای اجتماعی را در جهت تحقق این هدف بسیج نماید. در نظر آنها نجات ایران در گرو ایجاد حکومت فراگیر و مقتدری بود که جایگزین گفتمان ملوک الطوائفی عصر قاجاریه گردیده و اقتدار منطقه‌ای حکمرانان محلی را برچیند و وفاداری به دولت مرکزی را جایگزین وفاداری سنتی به ایلات و عشایر نماید (Cottam, 1999: 23).

مبتنی بر انگاره قلمروزایی دلوز و گتاری در شرایط بحران و بی‌قراری در یک جامعه؛ پادگفتمانی بهتر می‌تواند قلمروزایی نماید که فضای استعاری آن در کانالیزه نمودن انرژی جنبشی توده مردم در پرتو «یک قلمرو ایجابی» جدید و اتصال ریزوماتیک گروه‌های معارض و تبدیل آنها به سوژه سیاسی اشتدادی بهتر عمل نماید. در این راستا گفتمان دولت مقتدر درصدد برآمد در طی یک پراکتیس سرکوب‌گرانه ایلات و عشایر را به مثابه بخش مهمی از نیروهای مرکزگریز؛ از مدار قلمروداری و قلمروسازی خارج نموده و آنها را یکی پس از دیگری کنترل و مشمول مالیات و سربازگیری نماید. همچنین بخش عمده‌ای از اراضی و املاک ایلخانان و زمینداران محلی نیز با استفاده از قانون جدید ثبت اسناد و املاک تصرف و به عنوان منابع عمومی در اختیار حکومت مرکزی قرار گرفت. همچنین در این ریزوم صرفاً خلع سلاح و از میان بردن توان نظامی عشایر مورد نظر نبود بلکه در پی آن بود که برای همیشه وجود چنین نیرو اجتماعی رقیبی برای گفتمان دولت مقتدر از بین برده شود. به همین دلیل علاوه بر خلع سلاح بر یکجانشین نمودن عشایر نیز تأکید ویژه‌ای گردید (Azad_Armaki & Others, 2020: 75).

از این رو در ایلخانان و عشایر یکی از مهمترین گروه‌های اجتماعی بودند که قادر نبودند با تغییرات اشتدادی و قلمروزایی حکومت مطلقه پهلوی اول هم‌نواپی داشته باشند و متقابلاً بخشی از مخالفت‌های طوائف ایران با دولت مقتدر در چارچوب مبارزه با تمرکزگرایی حاکمیت تحلیل می‌گردید. در واقع آنها حاضر به پذیرش اعمال محدودیت بر کوچ‌های فصلی، جمع‌آوری سلاح و سربازگیری از میان جوانان نبودند و بنابراین می‌بایست ایلات و عشایر ایرانی را در ردیف نیروهای معارض شکل‌گیری دولت مقتدر قرار داد (Abrahamian, 1997: 125). لیکن سیاست همسان‌سازی بوروکراتیک به عنوان یکی از ریزوم‌های دولت مقتدر کوشش نمود با شکل‌دهی به الگوی سلسله مراتبی تقسیمات کشوری به صورت متمرکز زیست سیاست شهروندان را کنترل و آنها را ذیل گفتمان دولت مقتدر به سوژه‌های بهنجار تبدیل نماید. در این راستا به جای چهار ایالت؛ یازده استان تشکیل و هر استان نیز به شهرستان‌ها و بخش‌های کوچکتر تقسیم گردید و مقامات آنها توسط حکومت مرکزی تعیین می‌شدند (Foran, 2006: 332).

ب. بازخوانی جایگاه پادشاه کاریزماتیک در برساخت گفتمان دولت مقتدر

یکی دیگر از ریزوم‌های صورتبندی دولت مقتدر در عصر پهلوی اول مفهوم‌سازی و همزادی پادشاه کاریزماتیک در برساخت دولت مقتدر بود. در اواخر دوره قاجاریه گسترش مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران، ناامنی و مرکزگریزی، گسترش فقر و بیماری‌های مسری؛ سبب شکل‌گیری یک سوژه سیاسی پسیکوتیک در شکلواره یک پادشاه مقتدر جهت سامان‌دهی نیروهای اجتماعی گردید (Tajik & Khosravi, 2016: 42). در این زیست جنبش؛ با رجوع به متون تاریخی دوره‌هایی از شکوه و قدرت ایران باستان در اذهان عمومی برسازي گردید که مقارن با پادشاهی رهبران کاریزماتیک همچون کوروش و داریوش بود. از این رو در حالی که برابری خواهی و دموکراسی طلبی الهام بخش پاره‌ای از روشنفکران جهت ایجاد تحول در نظام ملوک‌الطوایفی عصر قاجار بود؛ لیکن در فاصله مشروطه تا ظهور پهلوی اول متأثر از شرایط ناگوار داخلی ایران بخش دیگری از روشنفکران درصدد اعتباریابی به اقتدارگرایی سیاسی رهبران کاریزماتیک برآمدند (Atabaki, 2006: 13).

در این مؤلفه بازگشت به شکوه پیشین ایران باستان؛ تنها در صورتی محقق می‌گردید که پادشاه مقتدري در مصدر قدرت وجود داشته باشد که بتواند سایر نیروهای اجتماعی را در جهت این هدف بسیج نماید. خوانش انحصاری از این کارکرد پادشاه؛ به نحو بارزی در ارجحیت شاه در قلمروسازی دولت مقتدر بازنمایی گردید و توسط شارحان این گفتمان در قالب شعار «خدا، شاه، میهن» بازتاب یافت (Ghezelsofla & Others: 12). در این گفتمان تفاوت در بهره‌مندی از مواهب طبیعی در مناطق مختلف ایران و تنوع قومی و زبانی از عواملی بوده که حاکمان کاریزماتیک را به مثابه نقطه ایجاد عدالت اجتماعی مطرح نموده که می‌توانست بهره‌مندی از مواهب و برقراری عدالت فضایی- اجتماعی را محقق سازد.

در این گفتمان عمران و آبادانی مقاطعی از تاریخ ایران باستان در پیوند ناگسستنی با عدل پادشاهان فره‌ایزدی بازنمایی گردید و دنیا آوردگاه نامتناهی بین نیروهای خیر و شر بوده است و این نبرد سرانجام با پیروزی خیر و شکست نیروهای اهریمنی به دست فرمانروایان دادگر در این دنیا به پایان می‌رسد (Naghebzadeh, & Izadi, 2016: 810). بطوری که ملت نه به صورت جامعه سیاسی آگاه بلکه به صورت یک مجموعه منحصر بفرد سیاسی- تاریخی است که می‌بایست در سایه سیاست‌های ارشادی پادشاهی کاریزماتیک بازپروری و مستعد رشد گردد و سیاست صحه اعمال قدرت بر رعایای است که با تبعیت از پادشاه به همبستگی اجتماعی دست می‌یابند.

این گفتمان درصدد مشروعیت بخشی به پادشاه و معرفی آن به مثابه یک هنجار کهن و ساماندهی روابط جدید قدرت و نظام مستقر طبقاتی، ایدئولوژی رسمی و سلسله مراتب اجتماعی بر پایه این دال مرکزی بوده است. این الگوی مفصل‌بندی چنان مشروعیتی به رهبری پادشاه می‌بخشید که آن را به عنوان عامل مهم ایجاد همبستگی ملی معرفی و هرگونه رقابت سیاسی با آن را فاقد مشروعیت قلمداد می‌نمود. این پادگفتمان موفق شد جدی‌ترین رقیب خود را

که درصدد حذف پادشاه از طریق تأسیس نظام جمهوری بود به چالش کشیده و نظام لیبرال دموکراسی را گفتمانی عقیم و ناکارا معرفی نماید. ناکامی مشروطه خواهان جمهوری خواه و معتقد به دموکراسی همچنین تجربه ناکام حکومت پارلمانی، روی کار آمدن دولت های ضعیف در فاصله زمانی بین انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ تا رسمیت یافتن پادشاهی پهلوی اول نیز در هژمونیک شدن گفتمان دولت مقتدر نقش اساسی داشت (Nazari, 2007: 157).

این مسأله موجب شد سوژه اجتماعی پادشاه مقتدر در این مقطع زمانی شکل رادیکال به خود گرفته و وی به عنوان منبع قانون و فراتر از همه قوانین معرفی گردد. مطابق نظریه دلوز هر یک از پادگفتمان های رقیب علاوه بر آنکه درصددند با قرارگیری در مصدر قدرت؛ قلمروسازی خاص خود را شکل دهند؛ در عین حال محصول زمینه های اقتصادی، اجتماعی و تاریخی خاص خود می باشند. در این راستا ضعف شدید نظام دیوانسالاری قاجاریه، موانع فرهنگی و قومی گسترش ناسیونالیسم و تقابل باستان گرایی پهلوی اول با ارزش های مذهبی به تبدیل پادشاه به عنوان دال مرکزی گفتمان دولت مقتدر کمک نمود (Lashgari, 2022: 16). همچنین در گفتمان ملوک الطوائفی قاجاریه پادشاه در چارچوب قیود حاصل از نیروهای اجتماعی ایلخانان، روحانیون، تیولداران و زمین داران بزرگ و تجار شهری محدود می گردید. در حالی که در پادگفتمان دولت مقتدر پادشاه مستقل از طبقات اجتماعی تعریف گردید و اقتدار شهریار نامحدود، مطلق و آزاد از نظارت هر مقام بالاتر قرار داشت و هرچه بیشتر به سوی وحدت و انتزاعی گردیدن سوق یافت. از این رو می توان اقتدارگرایی پهلوی اول را به مثابه گفتمانی در نظر گرفت که وقتهای مفصل بندی شده در منظومه معنایی آن؛ پادشاه مقتدر را جهت دستیابی به سعادت به مثابه دال مرکزی ترویج می نمودند. این خلاقیت زمینه مند موجب تحول کارکردی نقش پادشاه از شبان به پدر تاجدار با اتکا به خوانش ویژه از نقش پادشاهان مقتدر در ایران باستان و به دنبال آن گسترش سازمان های اداری و جایگزینی آنها به جای نهادهای سنتی مرتبط با گفتمان ملوک الطوائفی عصر قاجار بود.

از سوی دیگر در این ریزوم؛ کشور ایران دارای اقلیت های پراکنده تفسیر می گردید که در هنگام ضعف حکومت مرکزی قابلیت تشتت و واگرایی را از خود نشان داده اند و خوانش تاریخی گفتمان دولت مقتدر مبنی بر آن بود که حکومت ها و رهبران کاریزماتیک بهتر توانسته اند این بحران ها را مدیریت نمایند. به طوری که با اتخاذ استراتژی های مختلف توسط آنها اختلافات فرهنگی کاهش یافته و حاصل آن برقراری نظم، تعادل و امنیت در جامعه بوده است (Melani, 2008 : 191). بنابراین در نزد مردم و نخبگان سیاسی جستجوی رهبران سیاسی کاریزماتیک و ستایش آنها مورد استقبال بوده است و تنها فردی با ویژگی های کاریزماتیک توان ایجاد اتحاد میان اقوام نامتجانس را داشته باشد و همه اقوام و قبایل فقط به شرط تمکین و اطاعت از پادشاه در زمره رعایای جامعه ایرانی محسوب می گردیده است. به ویژه الگوی پراکندگی قومی در ایران که به صورت مرکز- پیرامونی می باشد مانع مهمی در قوام مفهوم ملت و شهروندی در چارچوب زیستن تحت لوای یک حکومت مدرن بود و از این رو بیش از پیش به نیروی متحده

کننده جهت خلق این اتحاد ملی نیاز بود. از این رو رهبری سیاسی مقتدر در عصر پهلوی اول در ایران با پر کردن حفره‌های قومی - مذهبی کشور، کارکرد مؤثری در تداوم وحدت ملی به مثابه یکی از مهمترین پیش نیازهای ساخت حکومت مدرن داشت.

ج. بر ساخت ناسیونالیسم ایران باستان در جهت مشروعیت دهی به گفتمان دولت مقتدر در دیدگاه دلوژ اصولاً ناسیونالیسم؛ سمبلیک، احساسی، نمادین و بر ساخته شده توسط پادگفتمان‌ها بوده و متناسب با زمینه‌های سیاسی - اجتماعی؛ مؤلفه‌های متفاوتی در آن می‌تواند بار سیاسی به خود گرفته و در صدد قلمروزایی باشد. به بیان دیگر هر یک از عناصر زبان، نژاد، مذهب، سرزمین، تاریخ و گذشته مشترک می‌تواند دستمایه گروه‌های اجتماعی جهت بسیج افکار عمومی و غیریت‌سازی در جهت قدرت‌یابی یک گفتمان باشد (Gellner, 1983: 32-33). به ویژه گذشته تاریخی مشترک، منبع خوبی برای نزدیک نمودن هویت‌های پراکنده اجتماعی است و در این واکاوی از تاریخ همواره پیروزی‌ها و کام‌یابی‌ها بیشتر از ناکامی‌ها اهمیت می‌یابد.

در ریزوم ناسیونالیستی پادگفتمان دولت مقتدر با اصالت‌یابی تبار آریایی؛ قلمروزایی بر مبنای میراث بیولوژیک ایرانیان مورد تأکید قرار گرفت. به گونه‌ای که معتقد بود فرد ایرانی با ویژگی‌ها و صفات فرهنگی متمایزی زاده می‌شود و این مسئله موجب می‌شود وی تعهدی فعال به سربلندی جامعه خود داشته باشد و احیای چنین صفتی تنها از طریق وجود یک دولت مقتدر فراگیر مبتنی بر اندیشه باستانی ایرانیان امکان‌پذیر می‌باشد. در این راستا در گفتمان دولت مقتدر ناسیونالیسم مبتنی بر ایران باستان به عنوان بدیلی برای الگوهای پیشینی وحدت و انسجام در قالب عملکرد دین اسلام قرار گرفت. به بیان دیگر در نتیجه غیریت‌سازی گفتمانی بخشی از تاریخ را که اعراب و ترکان بر آن حکومت رانده بودند و دین اسلام نیز بخش جدایی‌ناپذیر آن بود مورد بی‌توجهی قرار داد (Katouzeyan, 2005: 72). در این مفصل‌بندی گفتمانی تاریخ ایران به دوره پیش و بعد از اسلام تقسیم گردید و با تولید محتوای افزون‌تر در باب تاریخ ایران پیش از اسلام؛ ستایش نظام اداری - سیاسی پیش از اسلام مورد تأکید قرار گرفت و به تدریج بخش مهمی از شئون اجتماعی عقاید اسلامی نفی گردید. در این دیدگاه تسلط اعراب بر ایرانیان در زمان ساسانیان مایه تباهی ایرانیان تفسیر گردید و بازگشت به الگوی حکمرانی ایران باستان را راه بازگشت به انسجام پایدار قلمداد نمودند. همچنین بررسی شرح احوال و شخصیت‌های تاریخی این دوران نظیر زرتشت، باربد، اردشیر، داریوش و کوروش و تجلیل از آنها به عنوان مفاخر ملی؛ از جمله دیگر سوژه‌های ریزوماتیک گفتمان دولت مقتدر عصر پهلوی اول بود. بیشتر ژانرهای ادبی این دوره اعم از شعر، نمایش نامه و داستان تحت تأثیر گفتمان ناسیونالیسم ایران باستان قرار داشت و تمرکز بر این بود که ناسیونالیسم برگرفته از ایران باستان در قالب گذشته‌ای باشکوه تبلیغ گردد و جایگزین اسلام در ایجاد حس همبستگی میان مردم گردد. این ریزوم با کمک روشنفکران و ادبا به دنبال

ارجحیت آفرینی برای نژاد ایرانیان و معرفی شکوهمند از تاریخ ایران باستان بود و بازگشت به سنت پادشاهان مقتدر این دوره را علاج وضعیت اسفبار عصر مشروطه قلمداد می نمود.

این ریزوم؛ مدلی از ناسیونالیسم رومانتیک را ارائه داد که با تأکید بر میهن پرستی و وطن خواهی جهت حصول همگنی و تجانس؛ لیکن بر خوانش غیردینی و مبتنی بر تاریخ ایران قبل از اسلام استوار بود. از این رو طبقه اجتماعی روحانیون نیز به عنوان طبقه ای که نگاه ابزاری به دین دارند و اوهام را به جای اندیشه به جامعه القاء می نمایند؛ مورد بازنمایی قرار گرفتند و توسعه ذهنیت قطع دخالت روحانیون در امور آموزشی و قضایی و سپردن این امور به نهادها و فرایندهای وابسته به حکومت مرکزی ترویج داده شد. تغییرات مهمی در راستای شکل گیری هویت ناسیونالیستی غیر اسلامی شکل گرفت که از جمله آن خارج نمودن سیستم قضایی از دست روحانیون و تبدیل آن به شکلی غیر مذهبی بود (Fazeli, 2019: 106) که موجب سپردن این امور به نهادها و فرایندهای وابسته به حکومت مرکزی بود که بتواند هرچه بیشتر زمینه را برای تمرکزگرایی و شکل دهی به فرامین حکومت هموار نماید. در این راستا در سال ۱۳۱۳ قانون موقوفات در جهت کاهش نفوذ رهبران دینی وضع و اجرا گردید و بدین سان موقوفات که تا آن زمان در اختیار روحانیون بود به دولت واگذار گردید (Sinaee, 2005: 25). اصلاح و یک دست نمودن تقویم زمانی بر مبنای هجری شمسی و کنار گذاردن تقویم قمری و ماه های عربی در دوره پهلوی اول از دیگر ابزار گفتمان ساز پهلوی اول جهت کمرنگ نمودن آموزه های اسلام جهت پررنگ تر نمودن مرزهای سرزمینی ایران با جهان اسلام بود. درخواست تغییر نام قلمرو سرزمینی در متون خارجی از پرشیا به ایران یادآور شکوه و عظمت گذشته و بر خاستگاه نژاد آریایی دلالت داشت.

در این ریزوم؛ قلمرو سیاسی ایران از طریق غوطه وری و ارتباطیابی با مفاهیم ناسیونالیستی ایران باستان و قرارگیری در برابر اندیشه های مذهبی صیوریت نوینی به خود گرفت و به یکسان سازی، کنترل و سوژگی افراد ذیل گفتمان دولت مقتدر یاری رساند. بنابراین بر خلاف ناسیونالیسم شکل گرفته در غرب که بر پایه قرارداد اجتماعی و آزادی های فردی و بر پایه حفاظت از سرزمین و وطن ملی معنا می یافت؛ در این زیست جنبش؛ ناسیونالیسم غالباً در قالب وفاداری به پادشاه معنا می یافت و جامعه مدنی را به عقب می راند (Ansari, 2003: 33).

د. نقش آفرینی زیست جنبش "زبان معیار" در برساخت گفتمان دولت مقتدر
گسترده گی فزاینده سرزمین ایران و محدودیت های جغرافیایی از جمله وجود بیابان های خشک و الگوی استقرار رشته کوه ها، مشکلات ارتباطی میان مراکز سکونتگاهی در ایران را دشوار می نمود و بستری مناسب برای عدم تجانس فرهنگی، قومی و زبانی را در ایران موجب می گردید. این گسیختگی اکولوژیک مناطق مختلف سبب می گردید که هر کدام با دارا بودن ویژگی های منحصر بفرد خود غالباً با اقوام و طوایف همسایه در کشاکش باشند و هیچ گونه

آگاهی طبقاتی برای عبور از مرزهای منطقه‌ای و ایجاد وحدت بین طبقات اجتماعی و تبدیل آن به یک هویت فراگیر ملی وجود نداشت.

در این ریزوم تنوع زبان‌های محلی به عنوان نشانه گسیختگی و انحطاط و مانع شکل‌گیری دولت یکپارچه معرفی گردید و گسترش زبان فارسی از طریق نظام آموزشی رسمی و رسانه‌ها به عنوان نشانهٔ مدنیت تلقی می‌گردید که بدون وجود دولت مقتدر چنین قلمروزایی امکان‌پذیر نبود. بطورکلی نقش‌آفرینی زبان معیار در فرایند ملت‌سازی مستلزم مشروع سازی یک زبان و مشروعیت‌زدایی از گونه‌های زبانی رقیب می‌باشد. در این راستا گفتمان دولت مقتدر درصدد بود با کمرنگ نمودن تنوع گفتاری رایج در میان اقوام و محوریت بخشیدن به زبان واحد ملی؛ ارتقای حس تعلق به سرزمین را بر پایه زبان مشترک فارسی ایجاد نماید. از آنجائیکه قائل شدن به تفاوت با اعراب می‌بایست مبنای عینی یابد؛ زبان به عنوان وجه تفاوت نقش کلیدی یافت. به بیان دیگر در این گفتمان این گونه تفسیر می‌گردید که هجوم اعراب مسلمان به ایران در عهد ساسانی باعث از بین رفتن تمدن ایران باستان شده است و زبان فارسی همچون نماد وحدت بخش می‌تواند یک هویت سراسرین را میان ایران باستان و دورهٔ مدرن برقرار نماید (Adameyat, 1974: 274).

از این رو بر ساختهٔ سیاست زبان در حکومت پهلوی اول از حکم زبان فارسی مشترک به حکم زبان فارسی واحد حرکت نمود و سیاست تک زبانی را یکی از مبنای بر ساخت تعلق به سرزمین ایران و ایجاد دولت مقتدر قرار داد. همچنین احساس شرمساری و سرافکندگی نسبت به شرایط سیاسی مشروطه؛ زمینه‌ای را برای همسان سازی فرهنگی آمرانه فراهم نمود که درصدد بود با یکسان سازی الگوی زبانی گرایش به عناصر سمبلیک ایران باستان را جهت ایجاد اعتماد به نفس ایجاد نماید (Nasri, 2008: 115). در چارچوب نقش‌آفرینی این ریزوم شکل‌گیری دولت مقتدر و فراگیر زمانی قابل دستیابی می‌باشد که همه افراد ملت قادر باشند به یک زبان واحد سخن بگویند و ریزوم تجانس زبانی و شکل‌گیری زبان معیار؛ یگانه مسیر احیای دولت مقتدر را از طریق تقویت هویت اصیل و کهن ایرانی امکان پذیر می‌دانست. بنابراین این ریزوم درصدد بود تا با مشروعیت بخشی به زبان رسمی در جغرافیای سیاسی - فرهنگی ایران از میزان بکارگیری زبان‌های محلی در مراودات روزمره کاسته و یکی از بنیان‌های شکل‌گیری حکومت فراگیر و متمرکز در ایران را بر پایه زبان فارسی شکل دهد.

در این راستا در این زیست جنبش؛ ترویج زبان فارسی به عنوان زبان مرجع و متحدالشکل نمودن لباس تنها از طریق پادشاهی مقتدر و شکل‌گیری حکومت مطلقه امکان‌پذیر بود. بر این مبنای پهلوی اول سیاست وسیعی را برای گسترش زبان فارسی از طریق آموزش عمومی، دیوان‌سالاری و اجبار استفاده از زبان فارسی در اسناد و متون رسمی اعمال نمود. از جمله آموزش در مدارس به زبان فارسی اجباری گردید و استفاده از سایر زبان‌ها در رسانه‌ها و نظام آموزشی ممنوع گردید (Kashni-Sabet, 2002: 162). همچنین متأثر از چنین خوانشی از ناسیونالیسم؛ ادبایی نظیر فردوسی، ابن سینا، سعدی، حافظ و خیام در جهت اعتباریابی افزون‌تر زبان واحد مورد توجه قرار گرفتند و موجب از کتب،

روزنامه‌ها در جهت معماری افکار عمومی و مشروعیت‌یابی ناسیونالیسم ایران باستان بسیج گردید. این نشریات ایده تقویت دولت مرکزی و برچیدن بساط حکمرانان محلی را بر پایه زبان واحد و فرهنگ مشترک ترویج می‌نمودند.

نتیجه‌گیری

اشغال ایران در جنگ جهانی اول و ضعف مفرط در برابر قدرت‌های استعماری و آگاهی نسبت به عقب ماندگی و ناکارآمدی گفتمان ملوک‌الطوایفی عصر قاجار؛ موجب پیدایش مجموعه‌ای از پادگفتمان‌های مختلف در عصر مشروطه گردید. در چارچوب مفهوم قلمروزایی دلوژ و گناری در میدان تنازع پادگفتمان‌ها؛ برنده نیروی است که بهتر بتواند فضای استعاری را با مخیله اجتماعی عامه مردم ارتباط دهد. در این صورت طغیان‌های اجتماعی بی‌شکل و سرگردان کانالیزه شده و به نیروی برای قلمروزایی تبدیل می‌گردد.

در این راستا طرح ایده جلوه‌گیری از تداوم تحقیر ایرانیان توسط پادگفتمان دولت مقتدر؛ کنش روانی را برانگیخت که به تدریج در فرایندی ذهنی- روانی جامعه این گفتمان را بر سایر گفتمان‌ها ترجیح داد و صورتبندی نمود. گفتمان حکومت مقتدر در عصر پهلوی اول درصدد قلمروزایی و بازآرایی رابطه دولت، ملت و سرزمین از طریق مفصل‌بندی ریزوم‌های جدید نظیر حفظ امنیت و تمامیت ارضی، گسترش زبان رسمی، شکل‌دهی به نهادهای مدرن در حوزه آموزش و دستگاه قضایی و برچیدن تسلط نیروهای سنتی نظیر روحانیون از این امور بود. ضمن اینکه تضعیف ایلخانان و برچیدن خوانین منطقه‌ای عصر قاجاریه از دیگر تغییرات اشتدادی بود که در قلمروزایی گفتمان حکومت مقتدر عصر پهلوی اول به وقوع پیوست. در این راستا وجاهت تأسیس ارتش منظم و فراگیر توسط گفتمان دولت مقتدر نیز ابزاری برای از میان برداشتن نیروهای اجتماعی- محلی مخالف و انحصاری نمودن منابع قدرت برای دولت و شکل‌گیری یک امنیت فراگیر در سرزمین ایران بود.

در نقطه مقابل گفتمان پیشینی حکمرانی در عصر قاجار درصدد بود از طریق مواجهه برخی از ایلخانان و زمین‌داران روستایی با این پادگفتمان همچنان تفوق خود را در کشورداری ایران حفظ نماید. لیکن استقرار گفتمان دولت مقتدر در رقابت با سایر گفتمان‌ها ریشه در تطابق مخیله اجتماعی ایرانیان با استعاره امنیت فراگیر و ممانعت از دخالت قدرت‌های بیگانه در امور داخلی ایران به وقوع پیوست. در این راستا پادگفتمان دولت مقتدر با غیریت‌سازی نسبت به گفتمان ملوک‌الطوایفی و معرفی این گفتمان به عنوان عامل مداخله استعمار و عدم وحدت سرزمینی در ایران کوشش نمود با اصالت بخشیدن و برجسته‌نمایی بخشی از تاریخ اسطوره‌ای ایران باستان؛ ظهور یک دولت مقتدر را ضامن بازگشت به این عصر طلایی قلمداد نماید.

در این راستا دستیابی به امنیت فراگیر و مقابله با دخالت بیگانگان، ملی‌گرایی و برجسته‌سازی تاریخ ایران باستان نیازمند پادشاهی مقتدری تفسیر گردید که قادر باشد با افزایش کنترل و تمرکز حاکمیت بر منابع اجبارآمیز قدرت همچون ارتش، پلیس، قوای مقننه، قضائیه و مجریه و همچنین منابع غیراجبارآمیز قدرت همچون نهادهای اجتماعی،

احزاب و نهادهای مذهبی، وسایل ارتباط جمعی و دستگاه های آموزشی بتواند سایر مؤلفه های ریزماتیک در جهت تحقق این هدف کانالیزه نماید. این نوع « در ارتباط بودن» با تاریخ ایران باستان و نژاد آریایی سبب شکل گیری معنای خلاقانه از قلمرو در این مقطع زمانی گردید. از این رو پادشاه مقتدر تبدیل به دال مرکزی این پادگفتمان تبدیل گردید و شارحان نیز وظیفه اتصال عقل جمعی به قلمروزایی این گفتمان را بر عهده گرفتند و با مطرح نمودن مؤلفه های رومانتیک همچون بازگشت به شکوه ایران باستان و برتری ایرانیان در برابر اعراب درصدد مشروعیت آفرینی برای گفتمان دولت مقتدر پهلوی اول بودند. بنابراین زیست جنبش ناسیونالیستی این پادگفتمان با اتکا به تاریخ کوشش نمود مؤلفه های مورد نیاز خود را استخراج و با بزرگنمایی این مؤلفه ها و نادیده گرفتن عناصر رقیب؛ راه را بر پادگفتمان های رقیب مسدود و دال مرکزی مشروطه یعنی قانون گرایی و محدود نمودن اختیارات پادشاه را از مدلولش جدا نماید.

کتابنامه

1. Abrahamian, E., (2000). *Iran between two revolutions*, Translated by Ahmad Gol Mohammadi, Ibrahim Fatahi, Tehran: Nye publisher. [in Persian].
2. Abrahamian, E., (1997). *A history of modern Iran*, Translated by Ibrahim Fatahi, Tehran: Nye Publisher. [in Persian].
3. Abrahamian, Y., (1980). *Kasravi: The Integrative nationalist of Iran, Toward a modern*, London: Frank Cass.
4. Abbasi, H., & Kazmi, M., & Tamami, M., & Sadri, M., (2020). Examining the role of the modern government on ethnicism in Iran, *Journal of Islamic history studies*, 12(4), 107- 120. [in Persian].
5. Adameyat, F., (1974). *The ideology of Iran's constitutional movement*, Tehran: Payam. [in Persian].
6. Ashraf, A., (1980). *Historical obstacles to the growth of capitalism in Iran*, Tehran: Zameneh Publisher. [in Persian].
7. Atabaki, T., (2006). *Authoritarian renewal: society and government in the era of Reza Shah*, Translated By Medi Hagheghat-Khah, Tehran: Ghoghnoos Publisher. [in Persian].
8. Azad_Armaki, T., & Hazeri, A- M., & Saei, A., & Nosrati- Nejad, F., (2020). Sociological explanation of the Pahlavi(I) government identity policies, *Journal of Iranian Sociology*, 21(3): 59- 81. [in Persian].
9. Azad_Armaki, T., & Janadeleh, A., (2014). Institutional configuration of the power balance in Iran's traditional society (Reading the developments in Iran), *Journal of Iranian Sociology*, 15(3), 29-64. [in Persian].
10. Azad_Armaki, T., (2012). *Intellectual foundations Theory of Iranian society*, Tehran: Elm Publisher. [in Persian].
11. Agnew, J., (2003). Contemporary political geography: intellectual heterodoxy and its dilemmas, *Political Geography*, 22(6), 603–606. [in Persian].
12. Ansari, A., (2003). *Modern Iran since 1921: The Pahlavi's and after*, London: Longman. [in Persian].
13. Basherieh, H., (1995). *Obstacles to political development in Iran*, Tehran: Tarhe nou publisher [in persian].
14. Cottam, R., (1999). *Nationalism in Iran*, Translated by Ahmad Tadayoun, Tehran: Kavir Publisher. [in Persian].

15. Deleuze, G., (2019). *Nietzsche et la Philosophie*, Translated by Adel Mashayekhi, Tehran: Nye Publisher. [in Persian].
16. Deleuze, G., (2017). *Essays critical and clinical*, Translated by Zohre Exceri & Peyman Gholami & Iman Gangi, Tehran: Ban Publisher. [in Persian].
17. Deleuze, G., & Guattari, F., (1994). *What is philosophy?* Trans. Hugh Tomlinson and Graham Burchell. New York: Columbia University Press.
18. Deleuze, G., & Guattari, F., (1987). *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, Trans Brian Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press.
19. Fazeli, N., (2019). *Political dimensions of culture in Iran*, Tehran: Sabzan Publisher. [in Persian].
20. Floor, W, M., (1987). *Surveys of the social history of Iran in the Qajar era*, Volume(I), Translated by Aboulghsem Serri, Tehran: Tous Publisher. [in Persian].
21. Foran, J., (2006). *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, Translated by Ahmad Tadayoun, Tehran: Rasa Cultural Institute Press. [in Persian].
22. Gellner, E., (1983). *Nations and Nationalism*, Oxford: Blackwell.
23. Ghezelsofla, M, T., & Maash-Sani, S., & Moghari, H., (2012). Rule as justice; A reflection on political thought of Khwaja Nizam al-Mulk, *Journal of Political Studies*, 5(17), 1- 30. [in Persian].
24. Hardt, M., (2014). *Gilles Deleuze: An apprenticeship in philosophy*, Translated by Reza Najafzadeh, Tehran: Nye Publisher. [in Persian].
25. Herb, G., (2007). The Politics of Political Geography, *Handbook of Political Geography*, London: Sage.
26. Issawi, C., (1983). *The Economic history of Iran 1800 - 1914*, Translated by Yaghoub Ajand, Tehran: Gostareh publisher. [In Persian].
27. Kashani-Sabt, F., (2002). *Culture of Iranianness: The Evolving Polemic of Iranian Nationalism, In: Iran and the surrounding world*, Nikkie Keddie & Rudi Nathee(eds), London & Seattle: University of Washington Press.
28. Katouzeyan, M, A., (2005). State and society in Iran: The eclipse of the Qajars and the emergence of the Pahlavis, Tehran: Markaz Publisher. [in Persian].
29. Katouzeyan, M, A., (2002). *Conflict between state and nation: theory of history and politics in Iran*, Translated by Alireza Teyeb, Tehran: Nye Publisher. [In Persian].
30. Lashgari, E., (2022). Geographical Components Affecting on Powerful Leadership Preference in Building Modern Government in Iran in the First Pahlavi Era, *Political Spatial Planning*, 5(1), 12- 21. [in Persian].
31. Mashayekhi, A., & Azmoudeh, M., (2017). *Deleuze, idea, time: a conversation about Gilles Deleuze*, Tehran: Nahid Publisher. [in Persian].
32. Melani, A., (2008). Modernization and anti-modernism in Iran, Tehran: Akhtaran Publisher. [in Persian].
33. Migdal, J., (1988). *Strong Societies and weak States: State- Society relations and state capabilities in the third world*, Princeton: Princeton University Press.
34. Moskob, S., (1994). Nationalism, concentration and culture in the sunset of Qajar and the dawn of the first Pahlavi, *Journal of Iran Namah*, 12(3), 479- 508. [in Persian].
35. Nazari, A-A., (2007). Iranian nationalism and identity; Case study: Pahlavi(I) era, *Journal of Law and Policy Research*, 9(22), 141- 172. [in Persian].
36. Naghebzadeh, A., & Izadi, A- M., (2016). Comparison of legitimacy in Achaemenid and Sasanian governments, *Journal of Politics*, 46(3), 797- 815. [in Persian].
37. Nasri, G., (2008). *The basics of Iranian identity*, Tehran: Iranian Civilization Press. [in Persian].
38. Patton, P., (2008). *Deleuze and the Political*, Translated by Mahmoud Arfae, Tehran: Game- Nou Publisher. [in Persian].

39. Sareolghalam, M., (2010). *Political Culture in Iran*, Tehran: Strategic Studies Institution. [in Persian].
40. Seyf, Ahmad (2011). *Crisis in despotism: The Constitutional Revolution of Iran*, Tehran: Ameh[In Persian].
41. Sinaee, V., (2005). *Absolutist state, military and politics in Iran*, Tehran: Kavir Publisher. [in Persian].
42. Smith, D. W., & Protevi, J., (2015). *Gilles Deleuzes*, Translated by Mohammad- Javad Seyedi, Tehran: Ghoghnoos Publisher. [in Persian].
43. Smith, Anthony (2004). *Nationalism: theory, ideology, history*, Translated Mansoure Satari, Tehran: Iranian Tamadon Publisher. [in Persian].
44. Sutton, D., & Jones, D., (2016). *Deleuze reframed: a guide for the arts student*, Translated by Majid Parvaneh- Pour & Taher Rezazdeh, Tehran: Farhangestan Honar Press. [in Persian].
45. Tabatabaei, A., & Zarei, B., & Kamran, Hassan & Ahmadi, Abbas (2022). Investigating the process of national identity formation in Iran from the territorialism perspective, *Journal of Geography*, 20(72), 19- 36. [in Persian].
46. Tajik, M, R., (2019). The experience of political games among Iranians, Tehran: Nye Publisher. [in Persian].
47. Tajik, M, R., & Khosravi, H., (2016). Formation of romantic thought schools in the political arena of Iran; constitutional period until the 1330s, *Journal of Political and International Approaches*, 7(43), 36- 64. [in Persian].